[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]

[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

بررسی چند روایت از نبرد ایرانیان با دیوهای مازندران در متون پهلوانی پس از *شاهنامه*

رضا غفوری*

چکیده

یکی از داستان‌های مشهور *شاهنامه* رفتن رستم به مازندران برای رهایی کاووس و سپاهیانش است که با کشته‌شدن دیو سپید، رهایی کاووس از بند او و واگذاری مازندران به اولاد پایان می‌یابد. این داستان، که به «هفت‌خان رستم» نیز اشتهار دارد، نفوذ بسیاری در شماری از منظومه‌های پهلوانی، طومارهای نقالی و روایت‌های شفاهی/مردمی *شاهنامه* داشته است. اثرپذیری این دسته آثار از روایت نبرد رستم با دیوان مازندران به دوگونه است: نخست، در بسیاری از این متون، روایات گوناگونی از رفتن رستم به مازندران و نبرد او با دیو سپید آمده یا اشاره‌های بسیاری بدان شده است. دوم، در برخی متون حماسی ایران، خواه منظوم و خواه منثور، شماری دیوان و پتیارگان از نژاد دیو سپید حضور دارند که هریک از آنها، پس از آگاهی از نژاد خود و چگونگی کشته‌شدن آن دیو، به کین‌خواهی از رستم یا یکی از پهلوانان خاندان او می‌پردازند، اما در همهٔ این داستان‌ها ناکام می‌مانند و در نبرد با پهلوان کشته می‌شوند. اگرچه این دسته روایات در بیشتر متون منثور عامیانهٔ ایران به‌اختصار آمده است، اما در شماری از متون، مانند *شبرنگ‌نامه*، *شهریارنامه* و *برزونامهٔ* جدید با تفصیل بیشتری بیان شده است.

در این مقاله، نخست به بررسی این دسته روایات در متون منظوم پهلوانی پس از *شاهنامه* می‌پردازیم. سپس، مضامین مشترک این داستان‌ها یا موارد اختلاف آنها را با روایت *شاهنامه* بررسی می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: نبرد مازندران، *شاهنامه*، *شبرنگ‌نامه*، *شهریارنامه*، *برزونامهٔ* جدید.

* استادیار دانشگاه حضرت نرجس(س) رفسنجان Reza_ghafouri1360@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۵ تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۲۴

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۵، شمارهٔ ۸۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]

[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

۱. مقدمه

شاهنامهٔ فردوسی، شاهکار اندیشهٔ والای ایرانیان است که بیش‌از هزارسال از عمر آن می‌گذرد و دربرابر گزند باد و باران حوادث روزگار پایدار مانده و همچنان صلابت خود را حفظ کرده است. این منظومه درشمار محدود آن دسته آثاری است که می‌توان آن را گوهر زندگی، فرهنگ و چکیدهٔ آزمون‌ها و سنت‌های یک قوم یا گروهی از قوم‌های هم‌زیست و به‌هم‌پیوسته دانست (ر.ک: دوستخواه، ۱۳۸۰: ۴۳). اهمیت فرهنگی و ادبی *شاهنامه* آن‌چنان است که از ادوار کهن، یعنی دست‌کم از اواخر قرن پنجم هجری، محل توجه و تعلق‌خاطر مردم بوده است (ر.ک: تقی‌زاده، ۱۳۱۳: ۹۹) و بنابر گفتهٔ یکی از شاهنامه‌شناسان «از میان آثار ادبی ما، هیچ اثری به‌اندازهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی و *دیوان حافظ* نتوانسته‌اند در میان تودهٔ مردم نفوذ کنند که از میان این دو اثر باز اثر *شاهنامه* وسیع‌تر است» (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

از مهم‌ترین جنبه‌های ماندگاریِ *شاهنامهٔ* فردوسی به‌نظم‌درآمدن شماری از منظومه‌های پهلوانی، تاریخی و دینی است که به‌تقلید از اثر سترگ فردوسی سروده شده‌است. بنابر نظر برخی پژوهشگران:

> *شاهنامه* درعین آنکه نتیجه و ثمرهٔ نهضت بزرگ ملی ایرانیان در احیای مفاخر ملی بود، خود نهضت تازه‌ای در نظم داستان‌های حماسی ایجاد کرد و یا به آن نهضت ادامهٔ حیات داد؛ زیرا فردوسی پیشرو نهضت و جنبشی گشت که به یاری آن، پهلوانان و بزرگان ملی ایران که در بستر فراموشی خفته بودند یک‌باره بر عرصه آمدند و شهرتی عجیب یافتند (صفا، ۱۳۵۲: ۲۲۸).

در بررسی متون حماسی پس از *شاهنامه*، اگر گویندهٔ *گرشاسب‌نامه* را که بیش از دیگر پیروان فردوسی توانسته است به سبک مستقلی برسد (خالقی‌مطلق، ۱۳۶۲: ۴۲۱) نادیده بگیریم، در دیگر منظومه‌های پهلوانی ایران، اثر تقلید از سبک بیان فردوسی کاملاً مشهود است (مول، ۱۳۴۵: ۳۳- ۳۴؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۹۱: ۱۶۲).

۲. نبرد قهرمانان اساطیری با دیوان مازندری در متون پیش از اسلام

در متون اوستایی، بارها به نبرد ایزدان و شاهان اساطیری با دیوان مازندری (=بزرگ، قوی، نیرومند و شدید) اشاره شده است. برای نمونه در *یسنا* هات ۵۷ بند ۱۷ در ستایش سروش چنین آمده است: «آنکه از هنگام آفرینش نیک و بد، بر دست آن دو مینو ـسپند مینو و انگر[مینو]ـ [هرگز] نخفته و جهان اشه را پاسداری کرده است. آنکه روز و شب، همواره با

دیوان مزندری در نبرد است» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱/ ۲۲۴). در *رام یشت* نیز در توصیف هوشنگ پیشدادی آمده است:

> هوشنگ پیشدادی درپای کوه البرز، به فلز پیوسته بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، دربرابر برسم گسترده، با دستان سرشار، او را بستود... و از وی خواستار شد: ای اندروای زبردست! مرا این کامیابی ارزانی دار که دوسوم از دیوان مازندری و دروندان ورن را برافگنم (همان، ۱/ ۴۴۸- ۴۴۹).

گذشته از *اوستا*، در متون پهلوی نیز به نبرد شاهان پیشدادی با دیوان مازندری اشاره می‌شود:

> و از هوشنگ پیشداد، این سود بود که سه بخش از دیوان مازندر نابودکنندهٔ جهان، دو بخش را بکشت... و از فریدون این سودها بود، مانند زدن و بستن ضحاک بیوراسب، که چنان گران‌گناه بود و بسیار دیو مازندر دیگر را نیز زد و از کشور خنیرس بیرون کرد (*مینوی خرد*، ۱۳۸۰: ۴۵-۴۶).

در دینکرد نهم نیز داستانی دربارهٔ نبرد فریدون با دیوان مازنی آمده است که برپایهٔ آن، پس از آنکه فریدون پادشاهی ایران را از ضحاک می‌گیرد و او را در کوه دماوند به بند می‌کشاند، مازندرانی‌ها از نبود ضحاک بهره می‌برند و به خونیرس (= ایران) حمله‌ور می‌شوند. آنها در خونیرس اقامت می‌کنند و فریدون را از آنجا بیرون می‌کنند. یکی از پژوهشگران به بررسی و تحلیل دقیق این اسطوره پرداخته و در پایان به این نتیجه رسیده است که داستان نبرد فریدون با دیوان مازنی سرچشمهٔ بنیادین دیوان مازندران در *شاهنامه* است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۱: ۲۹-۳۲ و ۵۱) که در اینجا بدان می‌پردازیم.

۳. داستان نبرد مازندران در *شاهنامهٔ* فردوسی

یکی از مهم‌ترین بخش‌های *شاهنامه* که بر دیگر متون پهلوانی ایران تأثیر چشم‌گیری داشته است داستان رفتن رستم به مازندران و نبرد او با دیو سپید است که به «هفت‌خان رستم» نیز شهرت دارد. برپایهٔ *شاهنامه*، در دورهٔ کی‌کاووس، رامشگری به دربار شاه ایران می‌آید و به توصیف مازندران می‌پردازد. کی‌کاووس با شنیدن سخنان رامشگر فریب می‌خورد و برخلاف نظر پهلوانان، برای گشودن سرزمین دیوان، به مازندران حمله‌ور می‌شود. شاه آنجا ناگزیر به دیو سپید پناه می‌برد و او نیز برای تنبیه کی‌کاووس ایرانیان را با افسونگری کور می‌کند و به زندان می‌فرستد. فرستاده‌ای ازسوی کاووس به زابل می‌رود و خبر گرفتاری شاه ایران را به رستم می‌دهد. رستم پس از گذر از هفت‌خان و با راهنمایی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

پهلوانی به نام اولاد، به مازندران می‌رسد و کاووس و پهلوانان را آزاد می‌کند. تهمتن در نبرد با دیو سپید او را از بین می‌برد و با خون جگرش چشم کاووس و لشکریانش را روشن می‌کند. پس از بینایی کاووس، فرستاده‌ای از سوی او به دربار شاه مازندران می‌رود و او را به باج‌گزاری فرامی‌خواند، اما کاری از پیش نمی‌برد. بار دیگر، رستم به‌تنهایی نزد شاه مازندران می‌رود. شاه مازندران پیشنهاد آشتی کاووس را نمی‌پذیرد. در جنگی که روی می‌دهد، شاه مازندران با افسون خود را به سنگی مبدل می‌کند اما درنهایت به‌دست رستم از پای درمی‌آید. در دنبالهٔ داستان، به درخواست رستم، کاووس پادشاهی مازندران را به اولاد می‌دهد و خود به‌همراه سپاهش به ایران بازمی‌گردد (ر.ک: فردوسی، ۲/۱۳۸۶: ۴-۶۵؛ رستگارفسایی، ۱۳۸۸: ۴۱۶-۴۲۰). در بررسی این داستان، چند نکته درخور ذکر است:

الف. داستان مازندران از معدود داستان‌های *شاهنامه* است که در آن ایرانیان متجاوز به‌شمار می‌آیند و برخلاف بسیاری از داستان‌های دیگر *شاهنامه*، که اغلب ایرانیان تجاوزگر معرفی نمی‌شوند، بلکه دربرابر هجوم دشمنان از سرزمین خود دفاع می‌کنند، در داستان هفت‌خان آنها هستند که با پای خود به سرزمین دشمن می‌روند و در آنجا قتل و غارت می‌کنند و به دردسر می‌افتند. اگرچه داستان رفتن رستم به مازندران و کشتن دیو سپید برگرفته از مضمون کین‌خواهی است، هستهٔ اصلی این داستان جاه‌طلبی و دنیاخواهی شاه بی‌خرد ایرانیان است که نظیر آن را در داستان هاماوران یا پروازکردنش به آسمان هم می‌بینیم.

ب. در سیر داستان‌های حماسی ایران، نخستین‌بار است که به گذشتن قهرمان از هفت‌خان اشاره می‌شود. این نکته بعدها در بسیاری از منظومه‌های پهلوانی پس از *شاهنامه* نیز تکرار می‌شود (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱ـ۲۷). اهمیت هفت‌خان رستم چنان است که شماری از پژوهشگران، برخی داستان‌های دیگر *شاهنامه* مانند رفتن رستم به هاماوران (ر.ک: نولدکه، ۱۳۸۶: ۴۱۲، ۴۱۵-۴۱۶؛ همو، ۱۳۸۴: ۱۳۲-۱۳۳) یا هفت‌خان اسفندیار (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰الف: ۸۷۵- ۸۷۶) را هم تقلیدی از این داستان دانسته‌اند.

ج. دربارهٔ کهن‌الگوی اساطیری نبرد مازندران نظریات متفاوتی در دست است: برخی محققان نبرد مازندران را برگرفته از اسطورهٔ هوشنگ پیشدادی می‌دانند که برپایهٔ روایات *یشت‌ها*، بیش از همهٔ شاهان اساطیری بر دیوان مازندران چیرگی یافته بود (ر.ک: کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۲۱). برخی دیگر کهن‌الگوی این داستان را نبرد فریدون با دیوان مازندران می‌دانند که در کتاب نهم دینکرد بدان اشاره شده است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۱: ۲۹). یکی از شاهنامه‌شناسان نیز روایت سُغدی نبرد رستم با دیوان را (ر.ک: قریب، ۱۳۷۷: ۲۵۲-۲۵۴) کهن‌الگوی نبرد رستم با دیوان مازندران دانسته‌اند (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۸: ۳۳۵).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

د. در بررسی دیوان *شاهنامه*، دیو سپید نقش پررنگ‌تری نسبت به دیگر دیوان این منظومه دارد و نام‌دارترین دیو در حماسهٔ ملی ایران به‌شمار می‌آید (مرتضوی، ۱۳۸۵: ۱۵۰) که «در آن سوی البرز راه را بر هرچه ایزدی است می‌بندد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۱۰). محتملاً نام‌گذاری این دیو به‌سبب سپیدی موی او یا تعریض به تن سیاه او بوده است (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۵۹). بنابر روایت *شاهنامه*، خون این دیو خواص دارویی و سحرگشایی دارد که در دیگر روایات ایرانی و غیرایرانی هم نمونه‌هایی مانند آن دیده می‌شود (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰الف: ۷۶۳).

شهرت دیو سپید چنان است که در شماری از متون منظوم و منثور پس از *شاهنامه*، به او اشاره شده است. این اشارات شامل چند دسته است: نخست، در طومارهای نقّالی یا روایات شفاهی/مردمی *شاهنامه*، شماری از روایات دربارهٔ نبرد رستم و دیو سپید[1] آمده است که گرچه مبتنی بر روایت *شاهنامه* است، افزوده‌ها و شاخ‌وبرگ‌های بسیاری در آنها دیده می‌شود (ر.ک: انجوی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۲۳-۲۲۸؛ همان، ۲/ ۷۸-۹۰؛ همان، ۳/ ۷۳-۸۰). در برخی داستان‌های عامیانه نیز گاهی روایاتی از نبرد قهرمان داستان با دیو سفید دیده می‌شود که اگرچه با روایت *شاهنامه* برابر نیست، احتمالاً خاستگاه آن کتاب فردوسی است (ر.ک: *قصهٔ امیرالمؤمنین حمزه*، ۱۳۶۲: ۵۳۵-۵۳۶). دوم، ظهور شماری از دیوان و پتیارگان از نسل دیو سپید که درصدد کین‌خواهی از رستم و خاندانش هستند اما در بیشتر روایات ناکام می‌مانند. درنگ‌دیو (*طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۸۱۲)، سیه‌کاسه‌دیو (*طومار کهن شاهنامه*، ۱۳۹۰: ۸۴۸) سیه‌رنگ‌دیو (*زرین‌قبانامه*، ۱۳۹۳: ۵۲۶)، بتورا دیو (طرسوسی، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۲۶ و ۴۲۷) و دیو بارگاه سلیمان(ع) (انجوی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۲۱) درشمار این دسته دیوان‌اند. تنها مهراس‌دیو است که موفق به کشتن برزو می‌شود و خود او نیز به‌دست این پهلوان کشته می‌شود (ر.ک: سلمی، ۱۳۷۳: ۱۹-۲۰). سوم، اشاره به برخی متعلقات دیو سپید مانند کلاه سر رستم که از کاسهٔ سر دیو سفید بود (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۶: ۷۲- ۷۵) یا گرز و زره و امثال آن. چهارم، برخی گویندگان غیرحماسی هم در سروده‌های خود به این دیو اشاراتی داشته‌اند که ازنظر بررسی صورخیال اهمیت دارد.

هـ. در بیشتر منابع تاریخی کهن، به رفتن کاووس به مازندران و گرفتاری او اشاره‌ای نمی‌شود و به‌جای آن نبرد هاماوران آمده است، با این تفاوت که نشانه‌هایی از رزم مازندران یا برخی روایات دیگر *شاهنامه* هم در آنها دیده می‌شود که درواقع تلفیقی از آن دو یا چند

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

داستان است. برپایهٔ یکی از روایات، رامشگری به دربار کاووس می‌آید و به ستایش شهرهای یمن می‌پردازد و شاه ایران را به دیدن آنجا ترغیب می‌کند. صورت داستان اگرچه تقلیدی از روایت هفت‌خان است، در دنبالهٔ داستان روایت هاماوران آورده می‌شود (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۱۰۵-۱۰۶). بنابر روایت دیگری، کاووس در نبرد هاماوران با افسون جادوگران نابینا می‌شود و درنهایت پس از پیروزی رستم بر جادوان و با راهنمایی سوداوه بینایی خود را به‌دست می‌آورد (گردیزی، ۱۳۸۴: ۷۴). در جای دیگری نیز آمده است که کاووس را در چاهی می‌اندازند و سُعدی (سودابه) از سوراخ چاه به او غذا می‌دهد. رستم با شنیدن خبر گرفتاری کاووس، برای نجات او به حمیر می‌رود. پادشاه آنجا افسونگری می‌کند و شهر خود را میان آسمان و زمین می‌گذارد. رستم با سوزاندن پر سیمرغ او را احضار می‌کند. سیمرغ رستم را بر پشت و رخش را به چنگال می‌گیرد و آن دو را بدان شهر می‌برد. سرانجام، رستم شاه حمیر را شکست می‌دهد و کاووس را از بند رها می‌سازد[۲] (مقدسی، ۱۳۸۶: ۵۰۵).

و. در برخی کتاب‌های تاریخی متأخر، روایتی از حملهٔ کاووس به مازندران آمده است که احتمالاً در روایات عامیانه ریشه دارد. برپایهٔ این روایت، کاووس به نبرد شاه متمرد مازندران می‌رود. شاه آنجا از ترس کی‌کاووس در حصار می‌رود و برای مدت‌ها در آن دژ می‌ماند. کاووس به‌ظاهر عقب‌نشینی می‌کند، اما دسته‌ای از سپاهیان او در جامهٔ بازرگانان موفق می‌شوند انبار غلات را آتش بزنند که این کار سبب شکست شاه مازندران می‌شود (ر.ک: میرخواند، ۱۳۳۸: ۵۷۵-۵۷۶؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۹۲؛ قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۵-۲۰۶).

ز. در برخی طومارهای نقالی و روایت‌های شفاهی/مردمی *شاهنامه*، دو روایت دربارهٔ رویدادهای پس از کشته‌شدن شاه مازندران آمده که در منابع منظوم اثری از آن نیست:

نخست، ازدواج رستم با گل‌اندام‌بانو، خواهر کی‌کاووس پس از نبرد مازندران (ر.ک: *رستم‌نامه*، ۱۳۸۷: ۲۵؛ *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۱۷۶). درخور ذکر است که در برخی منابع تاریخی، به ازدواج رستم با یکی از بستگان کاووس اشاره شده است: «... و چنان بود که کی‌کاووس رستم را گفت ما را از پس پرده فرزندان‌اند و کی‌منش و کی‌نشین، خواهران مرا همچنین، هرکدام که خواهی بگو تا نامزد تو کنم. رستم یکی را اختیار کرد و با خویشتن گرفت» (شهمردان‌ابن‌ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۱). بنابر برخی روایات تاریخی متأخر، خواهر کاووس مهرناز نام داشت که به ازدواج رستم درآمد[۳] (ر.ک: مستوفی، ۱۳۸۱: ۸۷؛ قزوینی، ۱۳۸۶: ۸۳)؛ بنابراین، احتمال دارد که داستان ازدواج رستم با خواهر کاووس که در روایات عامیانه آمده متأثر از برخی روایات تاریخی باشد، با این تفاوت که شاخ‌وبرگ‌هایی به آن داده شده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

دوم، رویارویی رستم با پهلوانی به نام شبان مازندرانی که در کُشتی بر او چیره می‌شود (ر.ک: *طومار شاهنامهٔ فردوسی*، ۱۳۸۱: ۳۸۰ـ۳۹۲؛ انجوی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۱۴-۲۱۶؛ صداقت‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۶۴ـ۱۶۹). برپایهٔ برخی روایات عامیانه، سرانجام شبان مازندرانی، در نبرد با سهراب کشته می‌شود (ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: ۳۳۸). درحدود بررسی‌های نگارنده در منابع تاریخی و رسمی، اشاره‌ای به این قهرمان و نبرد او با رستم نشده است.

٤. نبرد ایران و مازندران برپایهٔ منظومهٔ *کوش‌نامه*

در *کوش‌نامه* دو روایت از نبرد ایرانیان با مازندرانیان آمده که چکیدهٔ آن چنین است:

در دوران پادشاهی فریدون، سیاهان سرزمین بجه و نوبی ـاز این دو سرزمین با نام مازندران یاد می‌شودـ شورش می‌کنند. فریدون، به درخواست مردم باختر، سپاهیانی را به افریقا می‌فرستد و آنها را سرکوب می‌کند، اما پس از اندک زمانی، دوباره سیاهان به باختر حمله‌ور می‌شوند و بار دیگر فرستادگان باختر به دربار ایران می‌آیند و از سیاهان شکایت می‌کنند. این‌بار فریدون کوش پیل‌دندان را که در ددمنشی کمتر از آن سیاهان نبود به دفع آنان می‌فرستد و شکست سختی به آنان می‌دهد. سرزمین باختر آرامش خود را به‌دست می‌آورد و کوش نیز به فرمان‌روایی و پیشروی خود در شمال افریقا ادامه می‌دهد. هنگامی که کوش بر خزاین بسیار دست می‌یابد، راه طغیان در پیش می‌گیرد و از فرمان‌برداری شاه ایران سر بازمی‌زند. او که تا روزگار کی‌کاووس زنده می‌ماند در افریقا نه‌تنها با ستمگری و خون‌ریزی سلطنت می‌کند بلکه افریقاییان را به بت‌پرستی وامی‌دارد و سپس خود را نیز «جهان‌آفرین» می‌خواند (ر.ک: ایران‌شاه‌بن‌ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۳۴-۵۶۸).

سیاهان مازندران که چندصدسال از بیم کوش دم برنیاورده بودند ناگهان برضد او قیام می‌کنند. پادشاه آنان سنجه نام دارد و سپهسالار او پهلوانی است با پوست سفید که او را دیو سپید می‌خوانند. دیو سپید و دیگر پهلوانان و سالاران مازندران، یعنی ارژنگ، اولاد، پولاد غندی، بید، و باربید، با سپاهی انبوه به سوی اسوان حرکت می‌کنند و سراسر باختر را به‌تصرف درمی‌آورند. کوش از ماجرا آگاه می‌شود و با ششصدهزار سپاهی و به‌تصور آنکه آنان را مانند گذشته تارومار می‌کند، به مقابلهٔ آنان می‌شتابد اما شکست سختی از آنان می‌خورد. پس از این شکست، از مصر راهی دربار کاووس می‌شود و او را به نبرد با مازندرانیان برمی‌انگیزد. در اینجا نسخه ناقص است و تنها چنین آمده است که کاووس

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

به‌دست دیو سپید کور می‌شود. رستم برای رهایی او به مازندران می‌رود و درنهایت کاووس بینایی خود را با خون دیو سپید به‌دست می‌آورد (ر.ک: همان، ۶۵۶-۶۶۱). یکی از پژوهشگران در بررسی و سنجش روایت اخیر از *کوش‌نامه* با روایت *شاهنامه* می‌نویسد:

> چنین برمی‌آید که در قرن‌های نخستین اسلامی، به‌احتمال قوی، لااقل دو روایت مختلف دربارهٔ ساکنان مازندران وجود داشته است؛ در یکی از این دو روایت، گروهی از آنان دیو به‌معنی موجودی غول‌آسا و افسانه‌ای بوده و در روایت دیگر، ساکنان آن سرزمین آدمیانی نیرومند بوده‌اند سیاه‌پوست. روایت نخستین به‌دست فردوسی افتاده است و روایت دوم به دست حکیم ایران‌شاه (متینی، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

برخی دیگر روایت نخست *کوش‌نامه* را روایت دیگری از گزارش کتاب دینکرد دربارهٔ نبرد فریدون با دیوان مازنی، و روایت دوم *کوش‌نامه* را پیرو روایت *شاهنامه* دانسته‌اند، اما آن را هماهنگ با گزارش دینکرد تصور کرده‌اند، با این تفاوت که از آن اسطوره‌زدایی شده است (ر.ک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۱: ۳۲ و ۵۱).

۵. نبرد ایران و مازندران برپایهٔ منظومهٔ *شبرنگ‌نامه*

شبرنگ‌نامه مفصل‌ترین منظومه دربارهٔ نبرد ایرانیان با دیوان مازندران است. خلاصهٔ منظومهٔ *شبرنگ‌نامه* چنین است: پس از کشته‌شدن دیو سپید، در حرم‌سرای او زنی ماهیارنام از نسل شاه مازندران زندگی می‌کرد و باردار بود. اولاد فرمان‌روای مازندران به‌محض آگاهی از زنده‌بودن ماهیار بر آن شد تا او را بیابد، اما ماهیار گریزان شد و به غاری پناه برد و در آنجا پسری با چهرهٔ سیاه[۴] و دندانی مانند فیل به‌دنیا آورد و نامش را شبرنگ گذاشت. پس از چندی، شبرنگ احوال پدرش را از مادر جویا شد. ماهیار در پاسخ به او گفت پدرش دیو سپید بود که به‌دست رستم از میان رفت. شبرنگ با شنیدن این سخن بر آن شد تا کین پدرش را از ایرانیان بگیرد و مادرش را ملکهٔ ایران کند. نخست، با همراهی گروهی از دیوان، سه‌بار با سپاه اولاد نبرد کرد و او را میان برد، سپس به‌دلیل آنکه مادرش «فرّ کیان» داشت، او را بر تخت نشاند و خود سپهسالار سپاه مازندران شد. ماهیار شبرنگ را برانگیخت تا به ایران حمله‌ور شود و انتقام خون پدرش را از ایرانیان بگیرد.

ازآن‌سو، زنگه، پسر اولاد، پس از مرگ پدر به‌سوی کی‌کاووس رفت و او را از تازش شبرنگ آگاه کرد. کاووس، به‌سفارش گودرز، نامه‌ای برای رستم نوشت و از او خواست تا به یاری‌اش بیاید. رستم با سپاه خود به‌سوی تیسفون که آوردگاه دیوان و ایرانیان بود رفت و در نخستین نبردی که با شبرنگ کرد گرز او را از دستش ربود. پس از آن، چندین نبرد میان شبرنگ و ایرانیان روی داد و در همهٔ آنان پیروزی با ایرانیان بود. شبرنگ پس از این

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

ناکامی‌ها تصمیم گرفت تا از یکی از دیوان بزرگ به نام فراسان مدد جوید. این دیو به یاری شبرنگ آمد، اما او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد و درنهایت به‌دست بیژن از میان رفت. پس از آن، شبرنگ از جلیوارجادو یاری خواست تا بر ایرانیان شبیخون زند. جلیوار برف سنگینی بر سر سپاه ایران بارید، اما رستم از این نیرنگ آگاه شد و جلیوارجادو به‌دست بیژن از میان رفت. شبرنگ با دیدن شکست‌های پیاپی خود، ناگزیر به‌سوی توران روانه شد. فرامرز به‌همراه گیو و گرگین به‌دنبال آن دیو رفت و ساعت‌ها با او در بیابان رزم کرد، اما کاری از پیش نبرد. شب‌هنگام، شبرنگ از غفلت پهلوانان بهره جست و به‌سوی توران گریزان شد. رستم با شنیدن این خبر به ملامت آنان پرداخت و فرامرز را برای نبرد با ماهیار روانهٔ مازندران کرد. فرامرز به‌همراه بیژن و گیو به دربار ماهیار رفت و خود را «به‌درو» فرستادهٔ فرامرز معرفی کرد. در آنجا دلیری‌ها از خود نشان داد اما شناخته شد و جنگ سختی میان او با سپاه ماهیار درگرفت. سرانجام، ماهیار تسلیم و به دربار کاووس برده شد. در آنجا کاووس با دیدن ماهیار و پی‌بردن به نژاد شاهی‌اش با او مدارا کرد. ناگهان بهرام با دیدن چهرهٔ ماهیار دلباختهٔ او شد و بیژن را از دلدادگی خود آگاه کرد، بیژن هم حقیقت را برای رستم گفت. سرانجام، با پایمردی رستم، بهرام با ماهیار ازدواج کرد و به وصال او رسید (*شبرنگ‌نامه*، بی‌تا: ۱۴۶ الف. ۱۶۷ب؛ فان‌دن‌برخ و خطیبی، ۱۳۹۰: ۱۹۲-۱۹۵).

در بررسی روایت *شبرنگ‌نامه* چند نکته درخور توجه است:

الف. ساختار داستان *شبرنگ‌نامه*، برخلاف *شاهنامه*، کین‌خواهی دشمنان است و ایرانیان در این داستان متجاوز نیستند، بلکه خویش‌کاری آنان دفاع از سرزمین ایران است. در *شاهنامه* کیکاووس متجاوز است و تجاوز او به‌دلیل جاه‌طلبی‌اش است اما در *شبرنگ‌نامه*، شبرنگ متجاوز به‌شمار می‌آید و دلیل آن کین‌خواهی از رستم و ایرانیان است. اگرچه بخش‌هایی از داستان *شبرنگ‌نامه* مانند پرس‌وجوی پسر از مادر دربارهٔ هویت پدر خود، نبرد ایرانیان با دیوان، باریدن برف بر سپاه ایران با روایت *شاهنامه* برابری دارد، زیربنای ساختاری هر دو داستان تفاوت بنیادی با هم دارد. یکی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها این است که در این داستان دیگر از هفت‌خان قهرمان نشانی نیست، بلکه قهرمان در داستان‌های دیگری که از او برجا مانده است با هفت‌خان روبه‌رو می‌شود.

از دیگر تفاوت‌های روایت *شبرنگ‌نامه* با *شاهنامه* در این است که قهرمان داستان شبرنگ فرامرز است و رستم در این داستان ازنظر اعمال پهلوانی نقش پررنگی ندارد، حال آنکه در

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

نبرد مازندران *شاهنامه*، رستم قهرمان بلامنازع داستان است و از دیگر پهلوانان نشانی نیست. در *شبرنگ‌نامه* چندین‌بار به برتری فرامرز نسبت به رستم، از زبان شبرنگ، اشاره شده است:

فرامرز جنگی‌تر از رستم است — نه در زور بازو ز رستم کم است

(*شبرنگ‌نامه*، بی‌تا: برگ ۱۵۴ب)

ز رستم مرا در جهان کی غم است — فرامرزِ چون اژدها، دردَم است

سپاه از فرامرز یل شیر نر — به شیرافگنی یک به دیگر بتر

(همان، ۱۵۴ب)

در پایان داستان نیز کی‌کاووس فرامرز را این‌گونه ستایش می‌کند:

سر تاج کاووس از آن خرّم است — که لشکرکشش زادهٔ رستم است

(همان، ۱۶۵ب)

احتمال دارد که *شبرنگ‌نامه* نیز، مانند *فرامرزنامه*، در اصل دربارهٔ پهلوانی‌های فرامرز بوده باشد، اما با گذشت زمان و با ورود دیگر پهلوانان ایران، مانند رستم و بیژن، این داستان شاخ‌وبرگ‌هایی یافته و نقش فرامرز کم‌رنگ‌تر شده است.

ب. در *شبرنگ‌نامه* از گرز گرانی یاد می‌شود که متعلق به شبرنگ است و شاید برپایهٔ بن‌مایهٔ اسطوره‌ای «رسیدن زین‌افزار نیاکان به پهلوان»، این گرز مرده‌ریگی بوده که از دیو سپید به او رسیده است:

یکی گرز فولاد دارد به چنگ — گریزد ز آسیب او کوهِ سنگ

درخت بلند است با یال و شاخ — قوی‌گردن و سینه و برفراخ

ز ششصدش افزون عمود گران — بدین گرز بگرفته مازندران

(*شبرنگ‌نامه*، بی‌تا: ۱۵۴ب)

در *شهریارنامه* نیز به گرز گرانی اشاره می‌شود که متعلق به دیو سپید است و سرخه درصدد دست‌یافتن به آن است:

کمند و کمان، گرز دیو سپید — بدان‌گه که شد از جهان ناپدید

بدین ژرف غار اندرون مانده است — برو تا بیاری کنون آن به دست

گران گرز را برگرایی ز جای — سر خصم را آوری زیر پای

(*شهریارنامه*، بی‌تا: ۱۶۲ ب)

در *شاهنامه* از گرز دیو سپید نشانی نیست و تنها به کشتی‌گرفتن دیو با رستم اشاره می‌شود. درحدود بررسی‌های نگارنده، در طومارهای نقالی و روایات شفاهی هم نشانی از گرز دیو سپید نیست و فقط به دار شمشاد که سلاح ویژه و معروف دیوان است اشاره می‌شود. صرفاً در دو روایت یکی به گرز شمشاد سیصدمنی دیوسپید (انجوی شیرازی، ۳/۱۳۶۹: ۷۸) و در روایت دیگری به ساطور آن دیو اشاره شده است (ر.ک: میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۵۱). بنابر *شبرنگ‌نامه*،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

رستم در نبرد با شبرنگ آن گرز را از او می‌گیرد و بنابر *شهریارنامه*، سرخه هرچه تلاش می‌کند نمی‌تواند خود را به جایگاه آن گرز برساند و سرانجام رستم است که به آن دست می‌یابد. برپایهٔ دو روایت اخیر، این گرز گران‌سنگ به رستم زال می‌رسد. نکتهٔ درخور تأمل این است که ازآنجاکه راوی داستان *شبرنگ‌نامه* آزادسرو است و به‌احتمال بسیار، روایات این ایرانی دهقان‌نژاد در متون پیش‌از اسلام ریشه دارد، می‌توان گفت نسبت‌دادن چنین گرزی به دیو سپید یکی از باورهای اساطیری است که با گذشت زمان فراموش شده است. نکتهٔ دیگر اینکه رسیدن این گرز از دیو سپید که موجودی اهریمنی است به رستم که آفریده‌ای اهورایی است برخلاف باورهای متون مذهبی زردشتی است. ظاهراً خاستگاه این اسطوره اساطیر سکایی است که شماری از داستان‌های رستم برخاسته از روایات این قوم بود یا آنکه با گسترش اسلام و کم‌رنگ‌شدن باورهای زردشتی، اسطوره تغییرشکل‌داده و باور رسیدن چنین گرزی به رستم در میان مردم گسترش یافته است.

ج. این نکته که در همهٔ دست‌نویس‌های *شبرنگ‌نامه*، نبرد فرامرز و گیو با شبرنگ به ناکامی می‌انجامد، مبین آن است که شاید گویندهٔ داستان پیش از اتمام این منظومه از دنیا رفته است یا دست‌نویس اصلی این منظومه، که دیگر دست‌نویس‌ها از آن رونوشت کرده‌اند، پایان این منظومه را که احتمالاً دربارهٔ پیوستن شبرنگ به افراسیاب و آمدن آنان به ایران و کشته‌شدن شبرنگ بوده نداشته است، اما در یکی از دست‌نویس‌های طومارهای نقالی که نگارنده در اختیار دارد، چنین آمده است که شبرنگ پس از گریز از ایران به توران می‌رود و در آنجا با ماده‌دیوی آشنا می‌شود و پس از ازدواج با او، دارای پسری می‌شود و نام او را قطران می‌گذارد. این قطران نیز بعدها به‌دست برزو کشته می‌شود. دربارهٔ پایان کار شبرنگ در این طومار چنین آمده است:

> القصه، افراسیاب پریشان شد، شبرنگ دیو سفید گفت اندوهگین مباش، من درآمده جواب ایشان را می‌گویم. دست بر سمند کرده در میدان درآمده... مرد طلب کرد. رستم گفت کسی بی‌رخصت من در میدان نراند. سام کوچک رخصت گرفته رفت در میدان، پی اسب او قلم شد، در زیر مردهٔ اسب ماند. می‌خواست که فرامرز درآید که جهانگیر آمده گفت نیا، مرا رخصت بده، شمایان مصاف کرده‌اید من مانده‌ام؛ گفت برو. جهانگیر آمد سام کوچک را مخلص داده به یک تیغ، چار پاره کرد. بعد از آن جنگ مغلوبه شد (*شاهنامهٔ منثور*، بی‌تا: برگ ۵۷۵).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

در این روایت به‌درستی معلوم نیست جهانگیر چه‌کسی را چارپاره کرده است، اما احتمال دارد که منظور شبرنگ باشد.

برپایهٔ روایت *شهریارنامه*، هنگامی‌که سخره‌دیو هویت پدر را از مادرش جویا می‌شود، مادر در پاسخ فرزند می‌گوید پدرش شبرنگ‌دیو بود که به‌دست برزو کشته شد:

به مادر چنین گفت برگوی راست — که از راستی جانِ کین خود بکاست
که از نرّه‌دیوان مازندران — که بودی پدر مر مرا در جهان
بدو گفت مادر که ای شیرگیر — دلیر و سرافراز و شمشیرگیر
نژاد تو باشد ز دیو سپید — که رستمش کرد از جهان ناپدید
پدر مر تو را بود شبرنگ‌دیو — که شد کشته در دست برزوی نیو

(*شهریارنامه*، بی‌تا: برگ ۱۴۸الف)

د. به‌نظر می‌رسد آغاز این داستان *شبرنگ‌نامه*، که شبرنگ دربارهٔ هویت پدر خود از مادرش پرسش می‌کند، برگرفته از داستان رستم و سهراب و گریختن شبرنگ از ایران، الگوگرفته از برخی داستان‌های *شاهنامه* مانند گریز افراسیاب و پولادوند از پیش روی رستم باشد. همچنین، رفتن فرامرز با چهره‌ای ناآشنا و در نقش فرستاده به دربار ماهیار و برقراری آشتی میان ایرانیان با زنی که پادشاه سرزمین دیگری است، به‌احتمال بسیار، تقلیدی از دو داستان رفتن اسکندر به دربار قیدافه و رفتن بهرام‌گور به دربار شنگل است.[۴] یگانه تفاوتی که در این دسته روایات دیده می‌شود این است که در داستان اسکندر، از ازدواج او با قیدافه نشانی نیست، اما در داستان بهرام‌گور، شاه ایران با دختر شنگل ازدواج می‌کند و در *شبرنگ‌نامه* هم نه قهرمان داستان، بلکه بهرام یکی از پهلوانان این منظومه به وصال ماهیار می‌رسد.

۶. نبرد ایران و دیوان مازندران برپایهٔ *شهریارنامه*

بنابر دست‌نویسی نویافته از *شهریارنامه*،[۵] پس از شناخته‌شدن شهریار و پیوستن او به ایرانیان، به لهراسب خبر می‌رسد که سخره‌دیو، پسر شبرنگ، به اردوان، شاه مازندران، پیوسته و شورش کرده است. شهریار داوطلب رفتن به نبرد سرخه می‌شود و با خود فیروز طوس و اردشیر بیژن را می‌برد. پیشتر، جاماسب پیش‌بینی کرده بود که کشندهٔ سرخه‌دیو شهریار است. در نبردی که بر سر پل آمل روی می‌دهد فیروز گرفتار می‌شود. ازسوی دیگر، مادر سرخه او را از هویتش آگاه می‌کند و می‌گوید پدرش شبرنگ به‌دست برزو کشته شده است و او را به کین‌خواهی از ایرانیان ترغیب می‌کند. ازاین‌گذشته، به او نشان غاری را می‌دهد که درون آن گرز دیو سپید قرار دارد. شبرنگ با شنیدن این سخنان به‌سوی آن غار می‌رود. شهریار هم در شکارگاهی با دو مرد روبه‌رو می‌شود و آن دو به شهریار از تازش

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

سرخه‌دیو به شهرشان، برای یافتن گرز دیو سپید، شکایت می‌کنند. شهریار انگشتر خود را به یکی از آن دو می‌دهد و او را به‌سوی اردشیر روانه می‌کند تا چندروزی از نبرد دست بکشد و خود به‌سوی سرخه می‌رود. در نبرد سختی که میان آن دو روی می‌دهد، سرخه با تیغ زهرآلود خود به شهریار می‌زند و شهریار درحالی‌که از هوش می‌رود، سوار بر اسب، از میدان دور می‌شود. ازآن‌سو، فرستادهٔ شهریار به‌دست سپاهیان اردوان‌شاه گرفتار می‌شود و سرخه نیز از راه می‌رسد و خبر مرگ شهریار را می‌دهد. اردوان این خبر را با انگشتر شهریار برای اردشیر می‌فرستد و او نیز به‌ناچار لهراسب و ایرانیان را از این حادثه آگاه می‌کند.

سپاه ایران به فرمان‌دهی رستم رهسپار مازندران می‌شود. پیش‌تر اردوان به سپاه خود فرمان داده بود که پل آمل را ویران کنند تا مانع ورود ایرانیان شوند. سپاه ایران با دیدن پل ویران، به فرمان زال شروع به ساختن دوبارهٔ آن می‌کنند، اما با تیراندازی دشمن، کارشان چندان پیش نمی‌رود. طی حوادثی که روی می‌دهد، زال و فرامرز هر دو در رودخانه می‌افتند. پس از چندی، شهریار، زال و فرامرز هرسه از مرگ رهایی می‌یابند و هریک خود را به‌نحوی به سپاه ایران می‌رسانند. فیروز هم با یاری دختر اردوان از بند رها می‌شود. چندی پس از آن، بار دیگر، نبرد میان سپاه ایران و دیوان مازندران آغاز می‌شود و با شکست‌هایی که مازندرانیان از سپاه ایران می‌خورند، به‌پیشنهاد سرخه، اردوان از جادوگری آذرشنگ‌نام کمک می‌خواهد. آذرشنگ از راه می‌رسد و هنگامی‌که شهریار در حال نبرد با سرخه است جادو به دودی تبدیل می‌شود و چشم شهریار را کور می‌کند و او را از میدان دور می‌سازد. در دنبالهٔ داستان، جادوبرف شدیدی بر سر سپاه ایران فرومی‌بارد و ایرانیان شکست سختی می‌خورند و لهراسب گرفتار می‌شود. رستم که پیشتر به‌دنبال سرخه رفته بود، پس از بازگشت از شکست ایرانیان آگاه می‌شود و نامه‌ای به اردوان می‌نویسد و از او می‌خواهد تسلیم شود. اما اردوان به او پاسخ درشتی می‌دهد و با نوشتن نامه‌ای به ارجاسب، از او می‌خواهد به ایران حمله‌ور شود. شب‌هنگام نیز از آذرشنگ‌جادو می‌خواهد دست‌به‌کار شود. جادو خود را به گرازی تبدیل می‌کند و به سپاه رستم روی می‌آورد. رستم با دیدن او درمی‌یابد که گراز نیست، بلکه افسونگری است که چهرهٔ خود را دگرگون ساخته است. تهمتن به تعقیب او می‌پردازد، جادو گریزان می‌شود و خود را به غاری می اندازد که گرز دیو سپید در آنجا قرار داشت. رستم در آنجا جادو را شکست می‌دهد و در لحظهٔ مرگ از او می‌شنود که خونش درمانگر چشم نابینای شهریار است. رستم با شنیدن این سخن سر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

جادو را از تن جدا می‌سازد. در دنبالهٔ داستان، اردوان به‌دست رستم کشته می‌شود، لهراسب آزاد می‌شود، شهریار با خون آذرشنگ‌جادو بینا می‌شود و فیروز با دختر اردوان ازدواج می‌کند. پس از آن، لهراسب فرزند اردوان را بر تخت مازندران می‌نشاند و خود برای نبرد با ارجاسب به ایران بازمی‌گردد، اما شهریار برای نبرد با سرخه در مازندران می‌ماند. در نبرد میان ایرانیان و تورانیان، ارجاسب شکست سختی می‌خورد و گریزان می‌شود. در مازندران نیز شهریار به‌طور ناگهانی سرخه را می‌بیند و پس از نبرد با او، آن پتیاره را به بند می‌کشد و به ایران می‌آورد. چند نکته در این داستان درخور توجه است:

الف. در مقایسهٔ ساختاری این داستان با *شاهنامه*، می‌توان گفت ساختار هر دو روایت با هم متفاوت است. سرخه‌دیو موجودی است متجاوز و کین‌خواه دربرابر ایرانیان که مدافع و وطن‌پرست هستند. اگرچه در روایت *شهریارنامه*، برخلاف *شبرنگ‌نامه*، رستم حضوری پررنگ دارد و بدون او پیروزی بر مازندرانیان ممکن نیست، درنهایت، شهریار است که سرخه را به‌بند می‌کشد. از هفت‌خان قهرمان هم در این بخش از داستان نشانی نیست و اگر بستن پل و گذشتن ایرانیان از رودخانهٔ آمل را دگردیسی دیگری از هفت‌خان نگیریم باید گفت که پردازندگان داستان برای جبران آن در بخش‌های دیگری از روایات گذر از هفت‌خان (نه بیشه) را به قهرمان داستان نسبت داده‌اند.

برخلاف *شاهنامه*، ساختار داستان *شهریارنامه* با روایت *شبرنگ‌نامه* هم‌سان است: در هر دو روایت، یکی از دیوان مازندران که فرزند/ فرزندزادهٔ دیو سپید است دست به شورش می‌زند و درصدد انتقام از خون پدر برمی‌آید و ایرانیان نیز در این داستان درصدد دفاع از سرزمین خود هستند. در هر دو روایت از جادوان کمک خواسته می‌شود و این پتیارگان بر سر سپاه ایران برف می‌بارند[۶] و درنهایت به دست یکی از پهلوانان از بین می‌روند. در هر دو روایت از مرگ ضدقهرمان نشانی نیست؛ زیرا برپایهٔ *شبرنگ‌نامه*، شبرنگ به توران می‌گریزد و در *شهریارنامه* نیز سرخه به‌دست شهریار گرفتار و به دربار سلیمان(ع) فرستاده می‌شود، یگانه تفاوتی که در دو روایت دیده می‌شود این است که در *شبرنگ‌نامه* از حملهٔ افراسیاب به ایران در دوران غیبت پهلوانان نشانی نیست اما در *شهریارنامه*، به تازش شاه توران به ایران به‌اغوای اردوان اشاره می‌شود. این احتمال هست که به‌دلیل آنکه راوی داستان شبرنگ آزادسرو معروف است و روایت این داستان درشمار آن دسته از روایات است که در ادوار کهن ریشه دارند (ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۴: ۵۰)، می‌توان گفت روایت *شهریارنامه* تقلیدی از این داستان است و عکس آن ممکن نیست.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

ب. در *شاهنامه* به همسر دیو سپید اشاره‌ای نمی‌شود اما در دو روایت *شبرنگ‌نامه* و شهریارنامه، همسری را به دیو سپید نسبت داده‌اند که از این دیو، فرزندی شبرنگ‌نام به‌دنیا آمده است. احتمالاً دورهٔ پیدایش این داستان، چندی پس از پیدایش داستان مازندران *شاهنامه* است و ازآنجاکه داستان شبرنگ دارای روایتی کهن و ریشه‌دار است، احتمالاً زمان نسبت‌دادن همسری به دیو سپید، در نخستین سده‌های ادوار اسلامی بوده است. در *شهریارنامه* نیز، به‌تقلید از *شبرنگ‌نامه*، همسری به شبرنگ نسبت می‌دهند که از او سرخه‌دیو به‌دنیا می‌آید. خویش‌کاری این دو زن این است که به فرزند خود بگویند پدرشان کیست و به‌دست چه‌کسی کشته شده است و این‌گونه فرزند خود را به کین‌خواهی ترغیب کنند. ظاهراً این بخش از داستان برگرفته از داستان رستم و سهراب است و مادر این دو دیو نقشی یکسان با تهمینه دارند. یگانه تفاوتی که در دو منظومه دیده می‌شود این است که ماهیار، مادر شبرنگ، به ایرانیان می‌پیوند و وجود اهریمنی او اهورایی می‌شود، اما از فرجام کار مادر سرخه سخنی به میان نمی‌آید.

ج. برپایهٔ *شاهنامه*، دیو سپید با آنکه در مازندران از همگان برتر است، این شاه مازندران است که بر تخت شاهی نشسته است و فرمان‌روایی می‌کند، درست مانند کی‌کاووس و رستم. بنابر *شبرنگ‌نامه*، شبرنگ هم به‌دلیل آنکه فرّه شاهی ندارد و ازطرفی مادرش از این موهبت برخوردار است، ناگزیر او را بر تخت می‌نشاند. این بخش از داستان شاید تقلیدی از برخی داستان‌های *شاهنامه* مانند برتخت‌نشستن همای، قیدافه، بوراندخت و آزرم‌دخت است. در *شهریارنامه* هم سرخه مانند شبرنگ سپهسالار مازندران است و نشانی از شاهی او بر مازندران نیست.

د. در *شاهنامه* به شاه مازندران اشاره شده اما نام او نیامده است. در *شهریارنامه*، شاه مازندران اردوان نام دارد. در کهن‌ترین طومار شناخته‌شدهٔ شاهنامه مورخ ۱۱۳۵ هـ ق هم نام شاه مازندران اردوان است (ر.ک: *طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۴۳۳). اما نام این پادشاه در دیگر منابع اروندیو (*طومار شاهنامهٔ فردوسی*، ۱۳۸۱: ۳۶۹) کورنگ (ر.ک: *رستم‌نامه*، ۱۳۸۷: ۲۳؛ *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۱۷۴)، و امیرملوک (نثر *نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۴: ۱۳۷) آمده است. بدیهی است که روایت کهن‌ترین طومار برگرفته از روایت *شهریارنامه* است و نام اروندیو نیز که در طومار دیگری آمده شکل دیگری از این نام است و اسم‌های دیگر آن‌چنان‌که سنت راویان و داستان‌گزاران است (آیدنلو، ۱۳۹۰ب: ۹-۱۱) همگی ساختگی است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

ه . یاری‌طلبیدن شبرنگ/ اردوان از حلیوار/ آذرشنگ‌جادو برگرفته از روایت ناتوانی شاه مازندران دربرابر تازش کی‌کاووس و درخواست یاری او از دیو سپید است. در *شاهنامه* دیو سپید ابری بر سر سپاه کی‌کاووس پدید می‌آورد و آنان را از ادامهٔ پیشرفت بازمی‌دارد، اما در دو روایت *شبرنگ‌نامه* و *شهریارنامه*، جادوان بر سپاه ایران برف می‌بارند و ایرانیان را از نبرد بازمی‌دارند. احتمالاً این بخش از داستان برگرفته از داستان «کوه هماون» یا «هفت‌خان اسفندیار» است. اثرپذیری دیگر *شهریارنامه* از *شاهنامه* این است که ارژنگ‌جادو نیز، مانند دیو سپید، شهریار را با افسونگری کور می‌کند و او را به‌بند می‌کشد و باز هم به‌تقلید از *شاهنامه*، چشم این پهلوان با خون سر ارژنگ‌جادو روشن می‌شود.

۷. نبرد ایران و مازندران برپایهٔ *برزونامهٔ* جدید

آخرین منظومه‌ای که به‌تقلید از *شاهنامه* به نبرد ایرانیان با دیوان مازندران اشاره می‌کند *برزونامهٔ* جدید است. خوشبختانه روایت‌های این بخش از این منظومه در بیشتر طومارهای نقالی آمده است. چکیدهٔ این داستان چنین است: برپایهٔ روایت نخست *برزونامهٔ* جدید، رستم یک‌دست پس از ربودن فهر سیمین‌عذار، به مازندران نزد سیه‌رنگ‌دیو می‌رود. برزو هم به‌همراه شماری از پهلوانان برای یافتن معشوق خود به مازندران می‌رود و نخست نامه‌ای برای سیه‌رنگ می‌نویسد و آن را به‌دست بیژن می‌دهد. بیژن در دربار سیه‌رنگ هنرنمایی‌هایی از خود نشان می‌دهد، اما آن دیو به تحریک رستم یک‌دست، پاسخ سردی به او می‌دهد. در جنگی که میان ایرانیان و دیوان روی می‌دهد، برزو با نیرنگ رستم یک‌دست گرفتار می‌شود. خبر این شکست که به ایران می‌رسد رستم فرامرز را به‌یاری آنان می‌فرستد، اما او نیز کاری از پیش نمی‌برد و درنهایت رستم ناچار می‌شود خود به نبرد سیه‌رنگ برود. در جنگ‌هایی که میان رستم و سپاه دیوان روی می‌دهد، رستم سیه‌رنگ را از بین می‌برد و رستم یک‌دست را به‌چنگ می‌آورد. پس از این پیروزی، پهلوانان به ایران بازمی‌گردند و برپایهٔ روایات نقالی، برزو با فهر سیمین‌عذار ازدواج می‌کند.

الف. ساختار *روایت برزونامهٔ* جدید، بیش از *شبرنگ‌نامه* و *شهریارنامه*، به *شاهنامه* نزدیک است. در هردوی آنان شاه/پهلوان با ترفند دیوان گرفتار می‌شود. قهرمان هردو داستان رستم است و در هردو روایت شاه مازندران کشته می‌شود. اما تفاوت‌هایی هم در دو روایت دیده می‌شود: در این داستان دیوان موجوداتی شریر و متجاوزند و ایرانیان دربرابر آنها برای دفاع از حیثیت خود نبرد می‌کنند. در این داستان نیز از هفت‌خان قهرمان نشانی نیست و گذر از طلسم را که نوعی هفت‌خان به‌شمار می‌آید در جای دیگری به قهرمان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

نسبت داده‌اند. در روایت *برزونامهٔ* جدید بسیاری از مضامین اساطیری داستان‌های پیشین زدوده شده و آن را تا حد یک روایت عامه‌پسند پایین آورده است. ازاین‌گذشته، برخلاف دیگر نبردهای ایرانیان با دیوان مازندران، که برای انگیزه‌ها و هدف‌های ارزشمندی مانند دفاع از سرزمین، رهایی شاه ایران یا رسیدن به دادخواهی مردم روی داده است، انگیزهٔ اصلی این نبرد دل‌باختگی پهلوان داستان و تلاش او برای رهایی معشوق از چنگ دشمنان است، مضمونی که برگرفته از داستان‌های عامیانه است.

ب. در *برزونامهٔ* جدید، برخلاف روایت *شبرنگ‌نامه* و *شهریارنامه*، نشانی از مادر سیه‌رنگ نیست، بلکه خود این دیو است که به گرفتن انتقام از خاندان رستم تمایل دارد:

سیه‌رنگ چون نام رستم شنید — سرشکش ز مژگان به رخ برچکید
بگفتا ابر کینهٔ باب خویش — سرش را ببرم به کردار میش
(عطایی، بی‌تا: ۱۲۰الف)

در جای دیگری نیز می‌گوید:

ازآن‌سو سیه‌رنگ صف درکشید — به دیوان مازندران بنگرید
که رستم کنم من ز جان ناامید — به خون سپهدار دیو سفید
من امروز با او بگردم چنان — که سیر آرم او را ز جان و روان
(همان، ۱۲۰الف)

ج. بنابر *شاهنامه* و متون پهلوی، افراسیاب پس از رفتن رستم به نبرد شاه هاماوران، به ایران می‌تازد نه پس از داستان هفت‌خان (ر.ک: *فرنبغ‌دادگی*، ۱۳۸۰: ۱۴۰؛ فردوسی، ۱/۱۳۸۶: ۸۰-۸۱). بااین‌حال، در یکی از کتاب‌های تاریخی به تازش افراسیاب به ایران در هنگام رفتن رستم به مازندران اشاره شده است (ر.ک: *مجمل‌التواریخ*، ۱۳۸۳: ۴۶). در *برزونامهٔ* جدید هم، مانند *شبرنگ‌نامه*، اشاره‌ای به تازش شاه توران در هنگام رفتن رستم به مازندران نمی‌شود، اما در روایات عامیانه این نکته آمده است (ر.ک: *طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۶۸۴؛ *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۳۰۲) که احتمالاً برگرفته از برخی کتاب‌های تاریخی است.

د. ازدواج برزو با فهر سیمین‌عذار در روایت *برزونامهٔ* جدید، بهرام با ماهیار در *شبرنگ‌نامه* و فیروز طوس با دختر اردوان در *شهریارنامه*، که همگی پس از نبرد مازندران روی می‌دهد، برگرفته از همان روایات کهن تاریخی است که برپایهٔ آن رستم پس از رهایی کی‌کاووس، با دختر/خواهر یا یکی از افراد خانواده‌اش ازدواج می‌کند و پیشتر بدان اشاره کردیم. ظاهراً کهن‌الگوی این دسته داستان‌ها، همان نبرد قهرمان با اژدها/دیو و ازدواج او با دختر دربند آن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

پتیاره است که نمونه‌های آن را در داستان‌های ایران و جهان می‌بینیم. اگرچه در *شاهنامه* به ازدواج رستم پس از پیروزی‌اش بر دیوان مازندران اشاره نمی‌شود، دگردیسی این اسطوره را می‌توان در داستان نبرد هاماوران و ازدواج کاووس با سودابه مشاهده کرد.

۸. نتیجه‌گیری

از آنچه آمد می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:

۱. اشتهار روایات نبرد شاهان اساطیری با دیوان مازنی که در *اوستا* و متون پهلوی آمده است سبب شد چندی پس از ورود داستان‌های رستم به حماسه‌های ملی، خویش‌کاری آن قهرمانان اساطیری به این پهلوان انتقال یابد و روایت هفت‌خان، خواه به‌گونهٔ مستقل و خواه به‌گونهٔ تقلیدی از روایت هفت‌خان اسفندیار، شکل بگیرد که بن‌مایهٔ اساطیری آن همان نبرد قهرمان با دیوان مازنی است.

۲. در متون تاریخی پس از اسلام، داستان رفتن رستم به مازندران، به‌دلیل ساختار اساطیری‌اش، حذف شد و به‌جای آن، داستان هاماوران، که رویکردی تاریخی دارد، آمد و بسیاری از عناصر داستانی روایت مازندران به آن افزوده شد اما در *شاهنامهٔ ابومنصوری* ـ که ساختار روایات آن اساطیری بود ـ داستان مازندران به‌همان‌شکل خود باقی ماند و از آنجا به فردوسی رسید. به‌احتمال بسیار، روایتی از این داستان نیز از راه منبعی که به‌درستی بر ما معلوم نیست، به‌دست سرایندهٔ *کوش‌نامه* رسید و او در منظومهٔ خویش دو روایت از نبرد با مازندرانیان را آورد که بن‌مایهٔ یکی از آن‌دو، همان کهن‌الگوی نبرد شاهان اساطیری با دیوان مازنی و بن‌مایهٔ دیگری داستان مشهور هفت‌خان رستم است.

۳. محبوبیت داستان هفت‌خان رستم و اشتهار ضدقهرمان آن در میان مردم و نیز اهمیت اصل کین‌خواهی ـ که جزء جدایی‌ناپذیر منظومه‌های حماسی است ـ سبب شد که چندی پس از گسترش این داستان، روایت‌هایی به‌تقلید از آن دربارهٔ شورش فرزند/فرزندزادگان دیو سپید و نبرد آنان با رستم یا فرزندانش ساخته شود که برپایهٔ منابع موجود، ظاهراً نخستین پردازش این دسته روایات داستان شبرنگ است و به‌دلیل آنکه راوی این داستان آزادسرو معروف است، می‌توان احتمال داد که دوران پیدایش این داستان اواخر دورهٔ ساسانی یا اوایل عصر اسلامی است. در ادوار بعد، گونه‌های دیگری از این دسته روایات در متون پهلوانی یا ادبیات عامیانهٔ ایران پدید آمد که موفق‌ترین تقلید از آن و به‌سبک *شبرنگ‌نامه*، روایت *شهریارنامه* بود. در این دسته روایات، برخی عناصر داستانی از بخش‌های مختلف *شاهنامه* تقلید شد، اما مطالبی نیز بدان افزوده یا از آن کاسته شد. یکی از عناصر محذوف در این دسته داستان‌ها، گذشتن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

قهرمان از هفت‌خان برای رسیدن به شاه مازندران بود و شاید دلیل حذف آن این است که دیگر داستان نوساخته، تقلیدی صِرف از *شاهنامه* به‌شمار نیاید و تازگی خود را داشته باشد. بااین‌حال، راویان این دسته داستان‌ها، اهمیت گذشتن قهرمان خود را از هفت‌خان یا طلسم فراموش نکردند و آن را در بخش‌های دیگری از داستان به قهرمان خود نسبت دادند. برای نمونه، به فرامرز، شهریار و برزو، که قهرمانان سه روایت منظوم نبرد ایرانیان با دیوان مازندران‌اند، گذر از هفت‌خان یا شکستن طلسم را نسبت دادند.

پی‌نوشت

۱. برخی پژوهشگران دربارهٔ روایات دیو سپید در متون شفاهی/ مردمی *شاهنامه* بحث کرده‌اند (ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۸: ۲۶۱؛ غفوری، ۱۳۹۳: ۲۷۵- ۲۷۷).

۲. در روایت مقدسی نشانه‌هایی از برخی داستان‌های *شاهنامه* دیده می‌شود. اسارت کاووس در چاه شاه حمیر و غذادادن سُعدی از سوراخ چاه با داستان بیژن و منیژه و سوزاندن پر سیمرغ و یاری خواستن از او با داستان تولد رستم و نبرد او با اسفندیار برابر است. سوارشدن رستم بر پشت سیمرغ نیز مضمونی است که در ادبیات عامیانهٔ ایران بارها آمده است.

۳. شایان ذکر است که در منابع تاریخی کهن، به ازدواج رستم با خالهٔ کی‌قباد نیز اشاره می‌شود و از این پیوند فرامرز به‌دنیا می‌آید (*مجمل‌التواریخ*، ۱۳۸۳: ۲۵).

۴. از نمونه‌های دیگر آن می‌توان به رفتن فرامرز به دربار رای هند به‌طور پنهانی اشاره کرد که در فرامرزنامه بدان اشاره شده است (ر.ک: *فرامرزنامهٔ بزرگ*، ۱۳۹۴: ۷۸-۸۲).

۵. این منظومه به‌دست نگارنده تصحیح شده است که در آینده‌ای نزدیک تقدیم علاقه‌مندان می‌شود.

۶. برپایهٔ یک روایت شفاهی از داستان هفت‌خان رستم، مادر دیو سفید با نیروی جادو، کاووس و سردارانش را می‌بندد و خود را به‌شکل ابر سیاهی درمی‌آورد و همهٔ سربازان را زیر برف می‌پوشاند (ر.ک: انجوی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۳/ ۷۳-۷۴).

منابع

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۶) «کلاه سر دیو سپید». *نیم‌پخته ترنج*. تهران: سخن.

ـــــــــ (۱۳۹۰الف) *دفتر خسروان*. تهران: سخن.

ـــــــــ (۱۳۹۰ب) «ویژگی‌های روایات و طومارهای نقالی». *بوستان ادب*. سال سوم. شمارهٔ ۱: ۱-۲۸.

ـــــــــ (۱۳۸۸) «هفت‌خان پهلوان». *نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان*. شمارهٔ ۲۶: ۱- ۲۷.

اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۱) «بنیادهای اساطیری و حماسی داستان دیوان مازندران در شاهنامه». *پژوهش‌نامهٔ ادب حماسی*. سال هشتم. شمارهٔ ۱۴: ۲۷ـ۵۹.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]

[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

امیدسالار، محمود (۱۳۸۸) «دیو سپید». *دانش‌نامهٔ زبان و ادب فارسی*. جلد۳. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

انجوی‌شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹) *فردوسی‌نامه*. ۳ جلد. تهران: علمی.

ایران‌شاه‌بن‌ابی‌الخیر (۱۳۷۷) *کوش‌نامه*. تصحیح جلال متینی. تهران: علمی.

تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۱۳) «فردوسی و شاهنامه». *هزارهٔ فردوسی*. تهران: دنیای کتاب.

ثعالبی نیشابوری، عبدالملک‌بن‌محمد (۱۳۶۸) *تاریخ ثعالبی*. ترجمهٔ محمد فضایلی. تهران: نقره.

جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰) *حماسه‌آفرینان شاهنامه*. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.

خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۸۶) «اهمیت شاهنامهٔ فردوسی». در: *سخن‌های دیرینه*. تهران: افکار.

ـــــــ (۱۳۸۸) «رستم». *دانش‌نامهٔ زبان و ادب فارسی*. جلد۳. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ـــــــ (۱۳۹۱) «فردوسی». *دانش‌نامهٔ زبان و ادبیات فارسی*. جلد ۴. تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.

ـــــــ (۱۳۶۲) «گردشی در گرشاسب‌نامه». در: *ایران‌نامه*. شماره‌های ۳-۵: ۳۸۸-۵۵۶.

خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۴) «آزادسرو». *دانش‌نامهٔ زبان و ادب فارسی*. جلد۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خواندمیر، غیاث‌الدین حسینی (۱۳۶۲) *تاریخ حبیب‌السیر*. تهران: کتابفروشی خیام.

داستان رستم و سهراب (۱۳۶۹) نگارش مرشد عبّاس زریری. به‌کوشش جلیل دوستخواه. تهران: توس.

دوستخواه، جلیل (۱۳۸۴) *اوستا. کهن‌ترین سرودهای ایرانیان*. تهران: مروارید.

ـــــــ (۱۳۸۰) «پشتوانه‌های شاهنامه: خاستگاه‌های دوگانه و دیدگاه‌های دوگونه». در: *حماسهٔ ایرانی یادمانی از فراسوی هزاره‌ها*. تهران: آگه.

رستگارفسایی، منصور (۱۳۸۸) *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

رستم‌نامه (۱۳۸۷) تصحیح محمد بهشتی. تهران: پیری.

زریری، مرشدعباس (۱۳۶۹) *داستان رستم و سهراب*. به‌کوشش جلیل دوستخواه. تهران: توس.

زرین‌قبانامه (۱۳۹۳) تصحیح سجاد آیدنلو. تهران: سخن.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹) *نامورنامه*. تهران: سخن.

سلمی، عباس (۱۳۷۳) «پژوهشی در برزونامه و زمینه‌های مختلف آن». *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد*. سال بیست‌وهفتم. شمارهٔ ۱: ۱۵ـ۳۴.

شاهنامهٔ منثور (بی‌تا) دستنویس کتابخانهٔ ملی به شمارهٔ ۲۲۶۴۴۷۰.

شبرنگ‌نامه (بی‌تا) نسخهٔ خطی شاهنامه موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ ۲۹۲۶.

شهریارنامه (بی‌تا) دست‌نویس کتابخانه. به شمارهٔ ۹۶۸۷۵۷۱.

شهمردان‌بن‌ابی‌الخیر (۱۳۶۲) *نزهت‌نامه*. تصحیح فرهنگ جهان‌پور. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

صداقت‌نژاد، جمشید (۱۳۹۰) *طومار کهن شاهنامهٔ فردوسی*. تهران: دنیای کتاب.

صفا، ذبیح‌الـله (۱۳۵۲) *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.

طرسوسی، ابوطاهرمحمد (۱۳۸۰) *ابومسلم‌نامه*. به‌کوشش حسین اسماعیلی. تهران: معین- قطره.

طومار شاهنامهٔ فردوسی (۱۳۸۱) به‌کوشش احمد هاشمی- سیدمصطفی سعیدی. تهران: خوش‌نگار.

طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱) ویرایش سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.

عطایی (بی‌تا) *برزونامهٔ* جدید. دست‌نویس کتابخانهٔ پاریس به شمارهٔ ۱۱۸۹.

غفوری، رضا (۱۳۹۳) «دیو در روایت‌های شفاهی /مردمی شاه‌نامه». *ادب و زبان*. دورهٔ هفدهم. شمارهٔ ۳۵: ۲۶۹ـ۲۹۰.

فان‌دن‌برخ، گابریله و ابوالفضل خطیبی (۱۳۹۰) «شبرنگ‌نامه». *دانش‌نامهٔ زبان و ادبیات فارسی*. جلد ۴. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

فرامرزنامهٔ بزرگ (۱۳۹۴) به‌کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی. تهران: سخن.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی‌مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فرنبغ‌دادگی (۱۳۸۰) *بندهش*. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.

قریب، بدرالزمان (۱۳۷۷) «رستم در روایات سغدی». *مهرداد و بهار*. به‌کوشش امیرکاووس بالازاده. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الـله (۱۳۸۳) *المعجم فی آثار ملوک العجم*. به‌کوشش احمد فتوحی‌نسب. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قزوینی، یحیی‌بن‌عبداللطیف (۱۳۸۶) *لب‌التواریخ*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قصهٔ امیرالمؤمنین حمزه (۱۳۶۲) تصحیح جعفر شعار. تهران: کتاب فرزان.

کریستن سن، آرتور (۱۳۸۱) *کیانیان*. ترجمهٔ ذبیح‌الـله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۸۴) *زین‌الاخبار*. به‌اهتمام رحیم رضازاده‌ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

متینی، جلال (۱۳۶۳) «روایتی دیگر از دیوان مازندران». *ایران‌نامه*. سال سوم. شمارهٔ ۱: ۱۱۸- ۱۳۴.

مجمل‌التواریخ (۱۳۸۳) تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۵) *فردوسی و شاهنامه*. تهران: توس.

مستوفی، حمدالـله (۱۳۸۱) *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

مقدسی، مطهربن‌طاهر (۱۳۸۶) *آفرینش و تاریخ*. ترجمهٔ محمدرضا شفیعی‌کدکنی. تهران: آگاه.

مول، ژول (۱۳۴۵) *دیباچهٔ شاهنامه*. ترجمهٔ جهانگیر افکاری. تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]

[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]

میرکاظمی، سیدحسین (۱۳۹۰) *من و رستم و گرز و افراسیاب*. گرگان: آژینه.
میرخواند (۱۳۳۸) *تاریخ روضه‌الصفا*. تهران: خیام.
مینوی‌خرد (۱۳۸۰) ترجمهٔ احمد تفضلی. به‌کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس.
نثر نقالی شاهنامه (۱۳۹۴) تصحیح رضا غفوری. شیراز: سیوند.
نولدکه، تئودور (۱۳۸۴) *حماسهٔ ملی ایران*. ترجمهٔ بزرگ علوی. تهران: نگاه.
ـــــــــ (۱۳۸۶) «دیو سپید مازندران». ترجمهٔ جلال خالقی‌مطلق. در: *سخن‌های دیرینه*. تهران: افکار.
هفت‌لشکر (۱۳۷۷) تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1396.25.83.10.3]
[DOI: 10.29252/jpll.25.83.209]